

سالوادور دالی و مذهب



من او بی همتاست، به خصوص من شیفته‌ی آرامش و اخلاص او در اندیشیدن و داوری کردن هستم. سراز بیراهه در آوردن او را نمی ترساند. در عوض زنده است و تجربه می کند.

● فصل آشنایی لورکا با سالوادور دالی
آن سالوادور دالی نقاشی که لورکا در نخستین ماههای سال ۱۹۲۳ ملاقات کرد، یک یاقی تمام عیار بود که با همه کلیشه های ادبی، اجتماعی و فرهنگی سر جنگ داشت.

نیوگ سرشار او آمیخته به معصومیت نگران کننده ای است؛ معجونی در کمال اصالت و جذابیت و غرابت. آنچه بیشتر از هر چیز دیگر در مورد او مرا شگفت زده می کند پریشانی «سازنده» یا بهتر بگویم «خلاق» اوست که همه چیز را برای او تبدیل به ماده قابل اندیشیدن و حس کردن می کند حتی خالی خلاء را و چنان نیرویی برای درگیر شدن، مبارزه کردن و شکل دادن به او می بخشد که باور کردنی نیست. هیچ چیز نمی تواند از این عینیت گرایي و جستجوی شادی به خاطر خود شادی، با ارزش تر و شگفت انگیزتر باشد. او هرگز قانون مدیریتانه ای را فراموش نکرده است. زم می گوید: «من به روز رستاخیز ایمان دارم». دالی، موجودی است که با تبری زوین به جنگ ارواح می رود. مانوئل دفالیا می گوید: «با من از ماوراء الطبیعه سخن نگویند».



به خصوص دشمن درجه یک احساساتی گری (Sentimentality) و مذهب بود؛ اگرچه تأثیری که مذهب کاتولیک بر روح حساس او گذاشته بود عمیق تر از آن بود که هر از گاهی در آثارش مجال ظهور نیابد. به علاوه دوستی با لورکا و تأثیرپذیری از او که همیشه شیفتگی و کشش بسیاری نسبت به مذهب از خود نشان می داد، دالی را به تأمل و می داشت. در «زندگی مخفی» که در آن سالوادور دالی به شرح خاطرات خود می پردازد آمده است:
«اگرچه من ناگهان متوجه شدم که دوستان جدید من، از من حرف های تازه بسیاری می آموزند بی آنکه هیچیک حرف تازه ای برای من داشته باشند با این همه در مقایسه با آن ها دست من پرتو به نظر می رسد زیرا آنچه من نداشتم و از فدریکو گارسا لورکا می گرفتم، دو برابر، سه برابر و حتی صد برابر داده های من به آن ها بود. پدیده شاعرانه تاب و اصیل، ناگهان جاندار و زنده در برابر من ظاهر شده بود. با گوشت و خون، جوشان، غلیظ و چسبنده، اعجاب انگیز، لوزان از هزاران شعله تاریک و پنهان هستی، تراویده از سرچشمه های زلال و بکر خود»
رابطه ی میان دالی و مذهب را از نگاه لورکا بهتر می شود دید. لورکا در نامه ای به منقد کاتالونیایی می نویسد: «من روز به روز بیشتر به خلاقیت دالی ایمان می آورم. از نظر

و من می گویم؛
ای خطر مستقیم!
این نیزه ی بی اسب سوار!
چگونه جاده پرپیچ و خم من
رویای تابناک تو را در سر دارد!
اما دالی دوست ندارد سواری
داده شود. او می خواهد خود
سوارکار باشد و به علاوه او به
ماوراء الطبیعه ایمان آورده است. او
عمیقاً مرا تحت تأثیر قرار می دهد.
او همان احساسی را در من
برمی انگیزد اگر کفرگویی نباشد که
مسیح نوزاد، رها شده در آخورگاه با
بذر تصلیب زیرکانه هایی که او بر آنها
خفته است.

طبیعت، تمایل به برده پوشی دارد. آلبرتو ساوینیو این تمایل به رازداری را ناشی از فروتنی طبیعی می داند و به آن جنبه ای اخلاقی می دهد: زیرا این فروتنی زاده روابط بین انسان و طبیعت است. او به این نتیجه می رسد که همین عامل اصلی پیدایش Irony یا کنایه است.
ماهیکیز اهل کاداکس به نام انریکت Enriquez یک روز ضمن تماشای نقاشی من از دریا گفت: «درست مثل خود دریا نقاشی کرده ای اما دریایی که تو کشیده ای بهتر است، چون موج هایش قابل شمارش است»
اگر انریکو قادر بود از عالم واقع فراتر برود و به زبان ما بعدالطبیعه سخن بگوید چنین مقایسه ای می توانست مبدا کنایه Irony باشد.

سیاستین مقدس*
لورکا در تابستان ۱۹۲۵ در کاداسک اقامت داشت همراه دالی از زیارتگاه سیاستین مقدس بر بلند کوه های پشت شهر دیدن کرده بود. دالی به شدت مجذوب کشفیات خود از مطالعه نقاشی های باز مانده از قدیس شهید، آن ها را سراسر آکنده از نشانه های سادو و مازوخیستی (آزادگرایانه) یافته بود. وی در نامه به لورکا از او پرسیده بود آیا هیچ مترجه شده است که جراحات پشت قدیس شهید ناشی از اصابت نیزه نیست و نتیجه آزار و آذیت های جسمی ست؟ در این هنگام، لورکا نیز به سهم خود، مشغول جمع آوری مطالبی برای سخنرانی درباره اسطوره سن سیاستین بود. همراه با نشان دادن اسلایدهای مربوط در ماه سپتامبر همان سال به خورخه گبین نوشت که برایش عکسی از مجسمه شهید قدیس ساخته Bernuete بفرستد که در موزه هنرهای زیبای شهر نگهداری می شد - این که چنین مجسمه ای مورد تحسین لورکا بوده واقعا جای تعجب دارد زیرا بروکوئه آن را به شکل پسر جوان بی احساسی با زیبایی زنانه و شباهتی مرموز به مرد آلفرد داگلاس ساخته بود.

پیش از این تابستان، دالی که (که هنوز کاملاً به سورئالیسم رونیاورده بود) از سن سیاستین که آن را مظهر واقعیت گرای مقدس می دانست و برای هنر معاصر گرایشی مناسب تشخیص می داد، دیدن کرده بود. آرامش، قدرت روحی و شکیبایی این قدیس در حالی که نیزه ها در بدنش فرو رفته اند - ویژگی هایی بود که تقاض حسرت داشت در زندگی و کارش بازتاب یابد. چه خوب که کاداسک ازادگاه نقاشی زیر سایه پرپرکت سن سیاستین می زیست، قدیسی که وقار و تعادل روحی شگفت انگیزش، موضوع ثابت صحبت های لورکا و دالی بود.

دالی و لورکا

مجذوب سیاستین مقدس

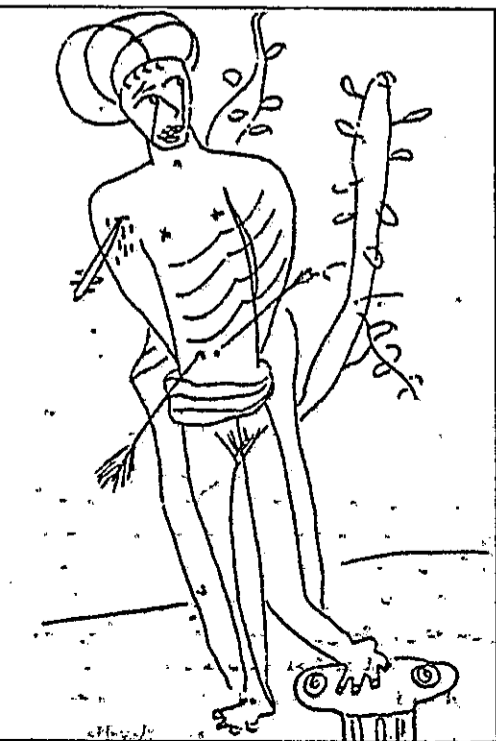
کنایه همچنان که من گفته ام، عربانی ست؛ ژیمناست پنهان شده پشت درد سیاستین مقدس است و نیز خود این درد است، زیرا ملموس است و به تعبیر انریکت «قابل شمارش»

شکیبایی PATIENCE

انریکت، با شکیبایی خاصی قایق می راند که حاکی از آرامشی خردمندانه و درعین حال دردی عمیق است؛ شکیبایی فروتنانه ای که شباهت به میوه ای رسیده بر شاخه درخت دارد. و شکیبایی، در کشاکش میان آرامش و درد، سرچشمه سومی نیز دارد که همانا زیبایی تاب است؛ همچون شکیبایی سیاستین مقدس به هنگام چشیدن شوکران شهادت.

توصیف شمایل سیاستین مقدس

به خاطر سنگفرش پله ها که از مرمر سیاه و سفید بود، مطمئن شدم که در ایتالیا هستم.
از پله ها بالا رفتم. در انتهای پلکان، تندیس سیاستین مقدس قرار داشت، طناب پیچ شده به تنه درخت گیلاس کهنسالی. او را روی پایه ستونی شکسته ایستاده بودند.
هر چه بیشتر در چهره ی او می نگریستم، بیشتر حیرت می کردم. اگرچه این احساس را داشتم که او را همه ی عمرم می شناختم و نور روشن صبح، کوچکترین جزئیات تندیس را با چنان وضوحی در معرض تماشای گذاشت که جای هیچ تردیدی نبود.
*شهید مسیحی رومی ۲۸۸ ب.م گویند جوانی زیبا و محبوب امپراطور دیوولسین بود. به مسیحیت گروید و به همین علت به فرمان امپراطور به قتل رسید برای جلوگیری از طاعون به وی توسل می جویند. پخته، پخته، پخته؛



درباره نقاشی سیاستین مقدس
لورکا، نقاشی سیاستین مقدس را پیش از چاپ در نشریه Camie de les Arts دیده و به تفصیل درباره آن با نقاش بحث و تبادل نظر کرده بود. این نقاشی بسیار او را تحت تأثیر قرار داد و چنان اهمیتی در زندگی لورکا یافت که نمی توان از ترجمه قسمتی از اظهار نظر او در این باره صرف نظر کرد.
شکیبایی IRONY
هر اکتیوس، بنا بر روایت اتمیستوس، من گویید که